

«روابط بین الملل از دیدگاه مورگان»

بادآوری :

پروفسور مورگان استاد علوم سیاسی و تاریخ جدید دانشگاه شیکاگو ، یکی از بزرگترین متفکرین علم سیاست و پایه گذار مکتب اصالت قدرت و رئالیسم در روابط بین الملل در عصر حاضر است . وی تحصیلات عالی خود را در دانشگاه های برلین ، فرانکفورت و مونیخ به اتمام رساند و سپس در دانشگاه های فرانکفورت ، ژن ، مادرید ، بروکلین ، کانزاس ، شیکاگو و نیز چندین دانشگاه مهم دیگر بتدریس پرداخت و بخاطر خدمات ذقیمتش درجات علمی و افتخارات زیادی نصیب وی گردید .

مورگان نه تنها متفکر علوم سیاسی و پایه گذار علم سیاست جدید بوده ، بلکه حقوقدان و مورخ نیز هست . از آثار مهم او کتاب *Politics in 20th Century* است که حاصل مطالعات عمیق وی در تاریخ و سیاست میباشد . مقاله حاضر را میتوان چکیده ای از کتاب معروف دیگر او بنام *Politics Among Nations* دانست .

دراهمیت مورگان و دو کتاب او باید گفت که بدون اغراق کلیه دانشگاه های معتبر دنیا واساتید علوم سیاسی از نوشته ها و افکار او متأثر بوده و کمتر کتابی را در روابط بین الملل میتوان یافت که از این نویسنده بطور مستقیم با غیر مستقیم استفاده نکرده و یا مطالبی را از آن نقل ننموده باشد . از اینرو این مقاله که درباره ماهیت روابط

بین الملل است از این دانشمند بنام ترجمه واقتباس گردیده است.*

مطالعه روابط بین الملل:

روابط بین الملل ، باندازه خود تاریخ سیاسی قدیمی است و در خلال قرون ، نمونه‌ها و الگوهای ثابتی از همبستگی‌ها و سیاستهای مختلف را در روابط بین الملل میتوان مشاهده کرد ، بدون توجه باینکه سیستمهای شهر- کشوری، حکومتهای موروثی، دولتهای انتخابی، کشورهای ملی، امپراطوری‌های قاره‌ای، شاهزاده‌نشینهای کوچک، قانونگزاران روحانی یا غیر روحانی بعنوان بازیگران صحنه سیاست بین الملل به‌نلمرو این روابط وارد شده باشند.

هماهنگی این نمونه‌ها در قالب تجلیات گوناگون تاریخی، تفاهم تاریخی و نیز تجزیه و تحلیل نظری راسخن میسازد و بدین ترتیب ما قادریم که روابط بین المللی شهر- کشورهای یونانی را که توسیدید^۱ تشریح میکند و همبستگی و روابط بین ایالتهای هندی را در قرن چهارم قبل از میلاد که کاتیلیا^۲ فلسفه خود را از آنجا گرفته و نیز روابط بین المللی خاور نزدیک را در عصر باستان که تورات عهد عتیق از آن یاد میکند مانند همه روابطی که در گذشته نزدیکتر وجود داشته‌اند درک کنیم.

* ملاحظه : الف - این مقاله با همکاری آقای ابراهیم خرمی دانشجوی مرکز مطالعات ترجمه شده است. لازم بیادآوری است که این مقاله بطور کاملآ آزاد ترجمه و در موارد ضروری مطالبی بآن اضافه گردیده است تا ابهام و اشکالی در فهم آن نیابد. ضمناً نتیجه‌گیری مختصری نیز بوسیله اینجانب بعمل آمده که در پایان مقاله بنظر خوانندگان میرسد.

ب - مقاله فوق، تحت عنوان «International Relations» از کتاب

Stephen, K. Baily تألیف American politics And Government

(New york : Forumlectures , 1965) گرفته شده است.

۱- توسیدید (۴۶۰-۴۰۰ ق م) مورخ یونانی آتنی یکی از بزرگترین مورخین قدیم و سرداران آتن در جنگ پلورزی بود (۴۲۶ ق م) و چون نتوانست از تسلیم شهر آفیو پولیس به اسپارتهای جلوگیری کند تا پایان جنگ در تبعید بسر برد ، تنها اثرش تاریخ نامامی از این جنگ است .

با تحقیق در روابط بین‌المللی فرهنگهای گوناگون و دوره‌های مختلف تاریخی و نیز بررسی عکس‌العمل‌های یکسان در برابر عملهای یکسان، قادر خواهیم بود تئورینهای حقیقی روابط بین‌الملل را که واقعیت دارند بدون توجه به زمان و مکان بسط دهیم.

نیروهای محرکه‌ای که روابط بین‌الملل را شکل می‌دهند عبارتند از: آرزوهائی برای کسب قدرت بوسیله واحدهای سیاسی خود مختار. این آرزوها برای کسب قدرت در سه نمونه اساسی زیر نمایان میشود:

الف - حفظ قدرت^۱.

ب - ازدیاد قدرت^۲.

ج - نمایش قدرت^۳.

از این نمونه‌ها سه سیاست اصلی پدید می‌آید:

۱ - سیاست حفظ وضع موجود^۴.

۲ - سیاست امپریالیسم^۵.

۳ - سیاست پرستیژ^۶.

برخورد این سه سیاست، کشورها را در مسیر یک کوشش بی‌پایان برای کسب قدرت سوق میدهد. توضیح اینکه مثلاً کشور «الف» سعی می‌کند که وضع موجود را حفظ کند، چون اوضاع و احوال موجود را بنفع خود میدانند^۷ ولی کشور «ب»

۱ - To keep one's power

۲ - To increase one's power

۳ - To demonstrate one's power

۴ - The policy of the status quo

۵ - The policy of Imperialism

۶ - The policy of prestige

۷ - نمونه آن در زمان ما اسرائیل است که در مورد سرزمینهای اشغالی اعراب چنین آرزویی

درس می‌پروانند.

کوشش دارد که وضع حاضر را بهر قیمتی که برای کشور «الف» تمام میشود بسرد خود تغییر دهد و چنین وضعی خصوصیت روابط بین‌المللی همه کشورهاست .

کوشش برای کسب قدرت میتواند بدو وسیله مختلف بعمل آید: اول ، وسایل صلح آمیز دیپلماسی ، دوم ، نیروهای نظامی و این خود از احتیاج به برقراری تعادل قدرت مایه میگیرد که در خلال آن ملت الف ، به تنهایی یا با الحاق با ملل دیگر (که مانند او از جانب قدرت بزرگتر تهدید میشود) کوشش میکند تا خود را بر علیه کشور ب قوی نگهدارد . بدین ترتیب وقتی که هریک از کشورهای الف وب هدف های خود را در اتحاد با سایر دول دنبال میکنند در حقیقت بیک سیاست اتحاد و قرارداد نظامی مبادرت نموده‌اند و در حالت دوم که با وسایل نظامی برای کسب قدرت کوشش میکنند در بیک رقابت مسلحانه درگیر میشوند و در اینجاست که مسئله مسابقه تسلیحاتی پیش می‌آید .

در حالت سوم و قتیکه کشورها سعی دارند موقعیت خود را در مبارزه برای کسب قدرت با مراجعه به ارزشهای جهانی و مثلاً با تاکید به روی یک خصلت اخلاقی و یا موافق دلائل منطقی تعبیر کنند، در اینصورت مسئله توسعه ایدئولوژیهای سیاسی بمیان می‌آید .

سرا انجام اگر کشورها دارای روابطی صلح آمیز باشند برخورد های صلح آمیز بین آنان بطور مداوم ، مسئله دیپلماسی بنیادی را بمیان می‌آورد .

در سراسر دوره‌های درخشان تاریخ ، سیستمهای زیادی از روابط بین‌الملل، در کناریکدیگر بطور متوالی یا بدون تماس و ارتباط با یکدیگر بوجود آمده‌اند . میتوان گفت که در آمریکا هم حتی قبل از اینکه کشف شود، سیستمهای مختلفی از روابط و همبستگی وجود داشت که بعدها منجر به سیستم واحدی، کاملاً جدا از سایر سیستمها گردید اما وجود چنین سیستمهایی تامدتی طولانی برای جهانیان ناشناخته مانده بود .

۱- منظور از دیپلماسی بنیادی روابط سازمان یانته کشورهاست با یکدیگر در چهارچوب سازمانهای

سیستم‌های چینی و هندی فقط گاه‌گامی با سیستم‌های دیگر تماس و برخورد داشته‌اند. بطور کلی بر اساس توزیع قدرت در میان سیستمها، سه نمونه مختلف از روابط بین‌الملل را میتوان تشخیص داد:

الف - سیستم مضاعف^۱ یا چند جانبه،

ب - سیستم دوقطبی^۲.

ج - سیستم امپریالیزم^۳.

الف - سیستم چند جانبه در روابط بین‌الملل :

سیستم چند جانبه به تعدادی از کشورها اطلاق میشود که آنها دارای قدرت تقریباً مساوی بوده و در قرارداد های دائم‌التغییر خود گاه در همکاری و زمانی در نامازگاری با یکدیگر باشند. خصوصیات عمده چنین سیستمی عبارت‌است از:

۱ - قابلیت انعطاف. (از نظر ایجاد روابط با یکدیگر و انعقاد قراردادها و اتعاده‌ها)

۲ - نامشخص بودن قدرت نسبی آنها و نیز سیاستهای آتی اعضایش.

۳ - تمایل به جنگهای محدود.

سیستم کشورهای اروپائی از پایان جنگهای ۳ ساله مذهبی سال ۱۶۴۸ تا آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴، با استثنای جنگهای ناپلئونی، با این نمونه مطابقت میکند.

ب - سیستم دوقطبی در روابط بین‌الملل:

این سیستم با ظهور دو قدرت برتر جهانی (باتوانائی نظامی و اقتصادی تقریباً برابر) در صحنه بین‌المللی مشخص میشود. کشورهای دیگر بدرجات مختلف ازدوری و نزدیکی در اطراف آنها حلقه میزنند. چنانچه توزیع قدرت بین این دو ابر قدرت تقریباً بطور مساوی ادامه یابد چنین سیستمی استثنائاً مستحکم و پایدار خواهد ماند. در

۱- The multiple.

۲- The bipolar system.

۳- The Imperial System.

این نوع توزیع قدرت ، هر تغییری (باهر درجه از اهمیت) به تجزیه و ازهم پاشیدگی سیستم منجر میشود . بافت روابط بین المللی که بعد از جنگ دوم جهانی ظهور کرد نمونه کامل این وضع است و آمریکا و شوروی را میتوانیم مثال بارز این سیستم بحساب آوریم .

ج - سیستم امپراطوری در روابط بین الملل :

سیستم امپراطوری شامل یک عضو مسلط (پرتو) و تعدادی از اعضای تابع است که بدرجات مختلف از دوری و نزدیکی - اطراف آن جمع شده اند . چنین سیستمی دارای ثبات پایدار است و برخورد های داخلی در آن تمایل دارند که جزئی و غیر مهم باشند . وجود سیستم امپراطوری ممکن است از دوره مورد تهدید و تجزیه قرار گیرد : اول - رسیدن تعدادی از اعضای تابع به موقعیتی (مناسب از نظر اقتصادی و نظامی) که بتوانند با قدرت مرکزی مبارزه نمایند .

دوم - مبارز طلبی از خارج با سیستم امپراطوری .

روابط بین الملل که بوسیله امپراطوری روم حکمفرما بود مثال کلاسیک این نمونه است .

تحول عمده در روابط بین الملل

در عصر حاضر ، روابط بین الملل چهار تحول عمده را پشت سر گذاشته است : اول اینکه سیستمهای متعدد و مجزای پیشین روابط در سیستم جهانی مستهلک شده اند .

دوم - سیستم مسلط اروپائی از بین رفته است .

سوم - پیدائی جنگ مطلق^۱ یا نامحدود در صحنه بین المللی .

چهارم - امکان عملی بودن انهدام جهان بوسیله سلاحهای هسته ای .

سه تغییر اول ، چنانکه از آغاز تاریخ سیاسی آنها را شناخته ایم ، بر بافت روابط

بین الملل تأثیری چندانی نداشته‌اند و تنها، تغییر آخری در واقع یک انقلاب اساسی در تاریخ بدون روابط بین الملل بشمار میرود.

توسعه و نفوذ سیستم کشوری اروپائی در سایر قاره‌ها بوسیله امپراطوریهای استعماری از آغاز سال ۱۶۰۰ تا قرن نوزده، حصاری که سیستمهای گوناگون روابط بین الملل را از هم جدا کرده بود فرو ریخت. سیستم اروپائی موجب ارتباط بیشتر ما با یکدیگر و نتیجتاً اتکاء آنها باین سیستم گردید.

دو جنگ جهانی این قرن که در آن اکثریت ملل جهان شرکت داشتند سرانجام تعدادی از سیستمهای مجزای روابط بین الملل را بصورت یک سیستم جهانی درآورد و واحدهای جغرافیائی را بیش از پیش با یکدیگر نزدیک ساخت.

همبستگی این واحدهای جغرافیائی فقط در سایه پیشرفت سریع در وسائل ارتباط جمعی و وسائل نقلیه صورت گرفته است. این توسعه و پیشرفت با سفر بزرگ دریائی در پایان قرن شانزدهم آغاز گردید و در زمان ما منجر به تحول اساسی در فواصل جغرافیائی در زمینه حمل و نقل و از بین رفتن محدودیتهای زمانی و مکانی در ارتباطات شد.

آخرین مرحله تحول که در خلال آن روابط بین الملل بصورت یک سیستم جهانی درآمد کم و بیش از پایان جنگ اول تا بعد از جنگ جهانی دوم ادامه می‌یابد و این همزمان با یک تغییر اساسی در توزیع قدرت در این سیستم بوده است.

از آغاز قرن شانزدهم تا جنگ جهانی اول سیستم اروپائی محیط مساعدی برای این تحول (تکوین سیستم بین دو جنگ) فراهم کرد. اما امروزه دولت عمده غیر اروپائی یعنی ایالات متحده آمریکا و روسیه شوروی جانشین آن گردیده است.

۱- اشاره به سفر دریائی بزرگ کریستف کلمب دریانورد مشهور ایتالیائی است. وی در حدود سال ۱۴۹۱ درژن متولد شد و در ۱۴۹۲ بکمک پادشاه و ملکه کاستیل با سه کشتی کوچک در اقیانوس اطلس حرکت کرد و پس از چند ماه تحمل رنج و مشقت به آمریکا رسید. بعد از او آمریکو و سپوس به آن سرزمین سفر کرده و نقشه سرزمین جدید را رسم نمود و قاره جدید بمناسبت نام او به آمریکا مرسوم گردید.

میتوان گفت زوال اروپا بعنوان نقطه ثقل سیاسی جهان با اعلام دکترین مونروئه^۱ از ۱۸۲۳ شروع شده است که سبب استقلال دو جانبه اروپا و نیمکره غربی از یکدیگر بود.

این اعلامیه استقلال سیاسی از طرف کلتی‌های پیشین ملل اروپائی، (بعنی آمریکای فعلی) پاشیدگی و تجزیه امپراطوری‌های اروپائی را از پیش خبر میداد که عملاً بعد از جنگ دوم جهانی در قالب انقلابات ضد استعماری بزودی آسیا و آفریقا را هم فراگرفت.

بدین ترتیب اکثر مستملکات و کلتی‌های اروپائی یکی بعد از دیگری استقلال ملی خود را بدست آوردند و بسیاری از این مستعمرات هم اکنون یا از جلب حمایت سیاسی ملل اروپائی دست کشیده‌اند و یا بدشمنان سابق خویش نزدیک شده‌اند. نمونه‌های برجسته این دوشکل متفاوت استقلال سیاسی، به ترتیب هندوستان و چین میباشند. افول و انحاط قدرت اروپا در اثر انقلابات ضد استعماری همزمان با قدرت رسیدن مللی مانند روسیه و چین است. که پیش از آن جزء کشورهای عقب مانده بشمار میرفتند. این تحول نتیجه‌ی توسعه تکنولوژی در سراسر جهان میباشد که به ملت‌ها امکان داد تا عوامل و منابع خود را در زمینه‌های جغرافیائی، نیروی انسانی و منابع طبیعی از قوه به فعل درآورند و آنها را در خدمت قدرت ملی بکار گیرند.

دو جنگ جهانی این قرن از عوامل مؤثر و قطعی از هم پاشیدگی اروپا بعنوان مرکز سیاسی جهان بشمار میرود، زیرا در همان وقت که این جنگ‌ها ملل اروپائی را از نظر منابع مادی و نیروی انسانی ضعیف میکردند، ملل غیر اروپائی یعنی ایالات متحده و ژاپن را بعد از جنگ جهانی اول از یکطرف، و ایالات متحده

- ۱- اصول عمده دکترین مونروئه که به صورت پیامی به کنگره فرستاده شد به‌قرار زیر است:
- ۱- کشورهای بزرگ اروپائی نباید در قاره آمریکا در صدد کسب مستعمرات باشند.
- ۲- ایالات متحده هر اقدامی را از طرف دول شده اروپائی برای گسترش سیستم خویش در این قاره خطرناک و مقابله با منافع حیاتی خود میدانند.
- ۳- آمریکا در کشمکشها و جنگ‌های میان دولتهای اروپائی شرکت نخواهد کرد.

وروسیه شوروی را از طرف دیگر بعد از جنگ دوم بجلو میرانند.

این دو جنگ نه تنها در نتایجشان اختلاف داشتند، بلکه خصوصیت ذاتی شان نیز با جنگهاییکه تا آنوقت در جهان غرب رخ داده بود متفاوت بود. بیشتر جنگهاییکه در گذشته رخ میداد محدود بود زیرا اول اینکه فقط قسمتی از منابع مادی و انسانی قوای متخاصم درگیر جنگ بود و دوم اینکه فقط بخشی از تسوّه جمعیت اخلاقاً جنگ را بخود مربوط میدانست و از آن رنج میبرد و نیز هدفهای جنگ محدود بود. لیکن دو جنگ جهانی گذشته و همه جنگهایی که امروزه اغلب ملل قدرتمند جهان درگیر آن هستند در همه زمینه های فوق الذکر همه جانبه و نامحدود است. امکان وجود جنگ نامحدود و همه جانبه و ترس از آن یکی از خصوصیات اصلی روابط بین الملل در عصر حاضر است. ترس از جنگ همه جانبه و نامحدود نتیجه تجمع بی سابقه قوای مخرب در دست ملل بسیار قدیم چون آمریکا و شوروی میباشد که ممکن است از این قدرت بیسابقه برای نیل بمقاصد ملی استفاده کنند.

تجمع قدرت در دست این دول ناشی از تغییرات مؤثر در نحوه توزیع قدرت سیاسی و تکنولوژی در جهان است زیرا که مرزهای استعماری بسته شده و یک ناسیونالیزم در سطح جهانی بوجود آمده است و هر یک از کشورها میترسند که مبادا در اثر برخورد این دو قدرت بملیت و حاکمیت آنها لطمه وارد شود.

در سراسر عصر جدید، باستثنای جنگهای مذهبی قرون ۱۷ و ۱۸ و جنگهای ناپلئونی، جنگها از هر حیث محدود بودند. قدرت آنچنان در بسیاری از نقاط در میان تعداد بیشماری از کشورهای مستقل پراکنده و متفرق بود که هیچ کشوری به تنهایی و یا حتی با اتحاد با کشورهای دیگر آنقدر قوی نبود که بتواند جز به هدف های محدود برسد.

کاهش مؤثر عددی کشورهای مستقل و نتیجتاً تمرکز قدرت در دست عده ای از ملل درجه اول که بین جنگهای سی ساله و پایان جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد یکی از شرایط قبلی جنگ نامحدود و همه جانبه را بوجود آورده است.

عهدنامه وستفاليا در ۱۶۴۸، شماره ایالت‌های امپراطوری آلمان را از ۹۰۰ به ۳۰۰ کشور مستقل تقلیل داد و رژیم رچینسبورگ^۱ نیز در ۱۸۰۳ بیش از ۲۰۰ واحد جغرافیائی خودمختار را در خود مستهلک کرد تا جائیکه وقتی کنفدراسیون آلمان در ۱۸۱۵ پایه گذاری شد فقط ۳۶ کشور مستقل برای الحاق به آن برجای مانده بود.

اتحاد ایتالیا در ۱۸۵۹ و فدراسیون آلمان در ۱۸۷۱ سی و یک کشور مستقل اضافی را نیز حذف کرد.

در پایان جنگ‌های ناپلئون در ۱۸۱۵، فقط پنج ملت درجه اول برجای مانده بود که عبارت بودند از: اطریش، فرانسه، بریتانیای کبیر و روسیه و پروس. در سالهای ۱۸۶۰ ایتالیا و ایالات متحده آمریکا بآنها ملحق شدند و در پایان قرن، ژاپن هم بآنها پیوست، در آغاز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) هشت کشور درجه اول وجود داشتند. (در این وقت آلمان جای پروس را گرفته بود.) از پایان جنگ جهانی اول ببعد تمایل بسوی کاهش تعداد اعضای مستقل دگرگون شده تعداد آنها بعد دو برابر رسیده بود و این تجزیه و انحلال پی در پی امپراطوری‌های عثمانی، اطریش، مجارستان، انگلیس و فرانسه بود.

با وجود این، تمایل به تمرکز بیش از پیش قدرت در دست عدد کمتری از کشورها ادامه داشت و در پایان جنگ دوم شماره ملل درجه اول به دو کاهش یافت: ایالات متحده آمریکا و روسیه شوروی.

تصادفی نیست که دو ابر قدرت (آمریکا و شوروی) که قادر به تهدید یکدیگر با جنگ‌های نامحدود و همه جانبه هستند از نظر تکنولوژی و صنعت نیز کاملاً پیش رفته‌اند، چه آنکه برای مکانیزه کردن جنگ (در صورت وقوع) از نظر احتیاجات تسلیحاتی، ملزومات، ذخائر، حمل و نقل و ارتباطات، نیاز مبرم به بسیج تمامی نیروهای تولید صنعت کشور است.

بسیج تمامی نیروهای صنعتی به سبب افزایش فوق العاده بهره‌وری اقتصادی ممکن شده است. این پیشرفت حیرت‌انگیز نیز بوسیله یکسری انقلابات تکنولوژیکی و صنعتی که از قرن هیجدهم آغاز گردیده، فراهم آمده است. بعنوان مقایسه، در دوره های تاریخی گذشته، نیروهای تولید اقتصادی آقدر پائین بود که بعد از اینکه یزحمت احتیاجات زندگی توده مردم را رفع میکرد، تقریباً مقدار کمی از آن برای مقاصد نظامی باقی میماند. بدین ترتیب تکنولوژی مترقی پیشین فقط میتوانست از جنگ محسود حمایت و پشتیبانی کند نه از جنگ نامحدود، در صورتیکه صنعت جدید به آن اندازه بازده دارد که میتواند سهم عمده‌ای از محصولات صنعتی را برای مقاصد نظامی اختصاص دهد.

یک انگیزه برای ملل بزرگ در استفاده از این قدرت تولیدی عظیم برای مقاصدی چون نابود سازی دوجانبه بسبب یک تغییر عمده در روابط بین المللی است که میتوان آنرا محورهای استعماری نامید. خصوصیت عموماً محدود وسایل و هدفهای سیاست خارجی از پایان قرون وسطی تا جنگ جهانی اول تا حد قابل ملاحظه‌ای مدیون موفقیت ملل بزرگ اروپائی بود که درصد ارضاء آرزوهای قدرتشان بودند که نه تنها باتمام نیرو بایکدیگر در رقابت بودند بلکه رقابت توسعه آمیزی نیز برای نفوذ بداخل سه قاره آفریقا، آمریکا و قسمتی از سرز های آسیائی همجوار اقیانوسهای شرقی داشتند.

برخوردها و رقابتهای مستعمراتی در خلال آن دوران، تنها راههای گریزی بودند که از آن طرق ملل اروپائی میتوانستند بدون بخطر انداختن زندگی خود بخاطر کسب قدرت مبارزه کنند.

در آغاز قرن بیستم، عملاً تمام مناطق قابل استعمار بوسیله دول بزرگ اروپائی تسخیر شده بود. در واقع، همه نقاط خالی از مسکن اطراف کره زمین یا نقاطی که از نظر سیاسی ضعیف بود استعمار شده و بصورت مناطق نفوذ دول بزرگ درآمده بود. از آن پس همچنانکه دو جنگ جهانی نشان میدهد، قدرتهای بزرگ

اروپائی که از وضع استثنائی و اطمینان بخش استعماری محروم شده بودند ، بایکدیگر بجنگ پرداختند و این نه بخاطر منافع محدود بلکه به سبب خطرات نامحدودی بود که آنان را تهدید میکرد و واضح است که آنها با وسایل جنگهای نامحدود و همه جانبه که در اختیارشان بود میتوانستند چنین خطراتی را هم ایجاد بکنند .

این خطرات نامحدود بودند نه فقط به علت جنگهای نامحدود که دول متخاصم را به انهدام جمعی تهدید میکرد بلکه بسبب مسائلی هم که ملل بزرگ بر سر آنها یا هم رقابت و ستیزه داشتند نامحدود بودند . و نیز این موضوع نه تنها چیزی بیش از یک برتری نظامی محدود یا تفوق بر سرزمینی بود ، بلکه بیشتر یک پیروزی جهانی یا شکست از یک فلسفه بخصوص و یک طریقه زندگی ویژه بحساب میآید که بنا بود در ملت خاصی تجسم یابد و حال آنکه روابط بین الملل جهان غرب ، در میان چهارچوبی از اصول اخلاقی مقبول آن ، و نیز یک روش عمومی از زندگی عمل میشد که محدودیت مؤثر را برای کسب قدرت تحمیل میکرد .

در عصر ما روابط بین الملل زیر نفوذ برخورد بین دموکراسی و کمونیزم ترار گرفته است که هر یک ، ناشر پیام رستگاری جهانی بوده و بهر وسیله ممکن سعی دارد که دامنه طرز فکر خود را در میان تمام جوامع تعمیم دهد و نیز هر یک از این دو مکتب خود را وابسته به یکی از دو قدرت بزرگ جهانی میدانند .

بنابراین امروزه ، خصوصیت روابط بین الملل نه فقط بوسیله تهدیدهای سنتی و استفاده از نیروهای نظامی برای برآوردن آرزوهای فردی ملل مشخص میگردد ، بلکه بوسیله کوششی هم که برای تسخیر مغز انسانها صورت میگیرد شناخته میشود . بیشترین دو فلسفه متباین و دو طریق متضاد زندگی (سرمایه داری و کمونیستی) بخاطر حصول آن از عوامل گوناگونی نظیر وسایل تبلیغاتی ، کمک خارجی ، تجارت خارجی و نیز کوشش برای جلب اتحاد ملل غیر متعهد استفاده میکنند .

بدین ترتیب از قرآن چنین پیداست که روشهای مرسوم دیپلماسی روبه افول است ، اگرچه ملل میتوانند در باره منافع و نتایج سازشهاییکه در پی آن هستند

گفتگو و معامله نمایند. در عین حال آنها احساس میکنند که نمیتوانند، حتی یک وجب از سرزمینی را که در آن فلسفه‌ها و طرق خاص زندگی‌شان در خطر است تسلیم طرف مقابل نمایند. البته چنین موقعیتی (جنگهای همه‌جانبه و هدفهای همه‌جانبه و نامحدود) قبل از این هم وجود داشت اما بطور موقت و در یک حد محدود، و خصوصاً در دوران برخورد ها و جنگهای مذهبی، لیکن روابط بین المللی عصر حاضر بایک دگرگونی اساسی دریافت آن مشخص میشود که در تاریخ تمدن بی سابقه است: دوسر اسر تاریخ یک همبستگی منطقی بین تهدید و استفاده از نیروهای نظامی، و هدفهای سیاست خارجی وجود داشته است. در صورتیکه در حال حاضر به علت وجود سلاحهای اتمی چنین ارتباطی نمیتواند وجود داشته باشد.

در گذشته، این امر برای یک ملت منطقی بود که از خود سؤال کند که آیا میتواند بخاطر رسیدن به هدفهای خود با توجه به روابطی که با ملتهای دیگر دارد از وسائل صلح آمیز استفاده کند یا اینکه مجبور است به نیروی نظامی متوسل شود؟ از آنجا که خطرات ناشی از توسل به نیروهای نظامی عموماً در برابر کسب هدف ناچیز بودند بنابراین نتایج سهم، خطرات بزرگ را توجیه میکردند زیرا که خطرات حاصله عموماً آنقدر بزرگ نبودند که هدفها را از بین ببرند.

با وجود این، اکنون استعمال سلاحهای هسته‌ای که کلیه قوای متخاصم را از هم میپاشد و بنابراین فرقی بین غالب و مغلوب نمی‌شناسد، امری کاملاً غیر منطقی است، چون هیچ هدف قابل حصولی قادر نیست آنرا توجیه کند ویر همه معلوم است که جنگ هسته‌ای چیزی جز یک وسیله قتل و خودکشی دسته‌جمعی نیست.

دو مسئله مهم و راه‌حل‌ها

در عصر حاضر، روابط بین الملل با دو مسئله پیچیده و مرتبط بهم روبروست. حل این دو مسئله بستگی به بقای سلامت تمدن غرب و شاید خود نوع بشر دارد. مسئله اول عبارتست از تضاد بین یک پارچگی ناشی از پیشرفتهای تکنولوژیکی

جهان از یکطرف و تعهدات اخلاقی ناحیه‌ای و بنیادهای سیاسی خاص کشورها از طرف دیگر. تعهدات اخلاقی و بنیادهای سیاسی اگر چه از نظر زمان مقدم بر پیشرفتهای تکنولوژی هستند اما همگام با پیشرفتهای چشمگیر تکنولوژیکی قدم بجلونگذاشته‌اند. از اینرو قادر به کنترل و جلوگیری از قدرت تخریبی تکنولوژی نخواهند بود.

مسئله دوم عبارتست از تعارض بین احتیاجات ملل برای حفظ منافعشان با توسل به زور و غیر منطقی بودن استفاده از سلاحهای هسته‌ای. مسئله این است که اگر ملتی نتواند بدون قبول خطر انهدام خود به اسلحه اتمی متوسل شود چگونه میتواند دردنیائی متشکل از ملل مستقل و حاکم، که مانند گذشته خشونت در آن حکومت میکند، از منافع خویش دفاع نماید؟

بدین سؤال پنج پاسخ اساسی داده شد است.

الف - خلع سلاح . Disarmament

ب - امنیت دسته جمعی . Collective Security

ج - سازمانهای بین‌المللی . international Government

د - حکومت جهانی . World state

ه - دیپلماسی . Diplomacy

الف - خلع سلاح و صلح جهانی:

باید بیاد داشت که بیشتر کوششهایی که در مورد حمایت از صلح بین‌المللی از این طریق بعمل آمده ثمربخش نبوده است و دو اقدام مثبتی که موفقیت ناچیزی بدست آورده‌اند یکی موافقت نامه راش - باگوت^۱ بود در سال ۱۸۱۷ در مورد غیر-

۱- (Rush-Bagot) یکی از قدیمی ترین قراردادهائی که در مورد تحدید سلاحهای نظامی بین کشورها منعقد شده است قرار داد ۱۸۱۷ Rush-bagot بین آمریکا و کانادا می باشد که مربوط به غیر نظامی کردن مرزهای دو کشور است . بموجب قرارداد مزبور استفاده از کشتیهای جنگی در دریاچه های مرزی صرفاً بمنظور بازرسیهای گمرکی و وظایف نگهبانی است. این قرارداد تا کنون بقوت خود باقی مانده است.

نظامی کردن مرز آمریکا- کانادا و دیگری معاهده واشنگتن در مورد محدودیت تسلیحات نیروی دریائی در ۱۹۲۲ که توافق در این دو مورد را میتوان گفت قسمتی از یک توافق اصولی سیاسی بود که امید به صلح را با خود به همراه داشت . عبارت دیگر همچنانکه مسابقه تسلیحاتی نشانه‌ای از برخورد سیاسی است که احتمال بروز جنگ از آن می‌رود ، خلع سلاح هم نشانه‌ای از افول تیرگی روابط است که امید به صلح را با خود بارمغان آورد .

ب - امنیت دسته‌جمعی و صلح بین‌المللی :

در سیستم امنیت دسته‌جمعی نرض برای این است که ملتها عموماً به تسلیحات خود می‌افزایند چه بعلت اینکه در ترس از تجاوز باشند یا اطمینان باینکه تجاوز ممکن است بدون بروز خطر جدی وقوع یابد ، در اینصورت اگر مجمع ملتها (ملتهای وارد در سیستم امنیت دسته‌جمعی) بتواند اعضایش را برای یک اقدام دسته‌جمعی آماده کند آنگاه علت اصلی جنگ خود بخود از بین می‌رود .

در یک سیستم امنیت دسته‌جمعی ، امنیت مورد توجه و نظر تمام مللی است که می‌خواهند بطور دسته‌جمعی از امنیت یکدیگر حمایت کنند ، هر چند که امنیت خودشان در خطر باشد . مثلاً اگر ملت الف امنیت ملت ب را بخطر اندازد (او را تهدید کند) کشورهای ج ، د ، ه ، و . از طرف کشور ب ، بر علیه کشور الف اقدام خواهند کرد یعنی تهدید کشور ب از جانب کشور الف ، بمنزله تهدید به تمام کشورهای عضو اتحادیه تلقی میشود .

توانائی سیستم امنیت دسته‌جمعی برای حفظ صلح بر سه فرض استوار است :

- ۱ - سیستم امنیت دسته‌جمعی باید در همه وقت قدرت نظامی کافی برای جلوگیری از تجاوز بالقوه را در اختیار داشته باشد .

- ۲ - مللی که چنین قدرت مسلطی را اعمال میکنند باید منافع مشترک در دفاع از وضع موجود را داشته باشند .

۳- این ملل در مرحله اول باید برخورد مناسبی خود را ندای دفاع جمعی نمایند.

تاریخ امنیت دسته جمعی نشان میدهد که این سه شرط بندرت در یک وقت باهم جمع میشوند. از بررسی تاریخ امنیت دسته جمعی چنین نتیجه گیری میشود که تهدید به تجاوز عموماً از جانب یک ملت قوی رخ نمیدهد بلکه از جانب ملل دیگری هم که حداقل در ابتدا دارای قدرت مساوی با کشورهای داخل در سیستم امنیت دسته جمعی هستند. اگر قدرت عالی تر نباشند - بوقوع می پیوندند.

دلیل این امر را باید در این واقعیت جستجو کرد که آنچه ممکن است از شرایط امنیت یک گروه از ملل باشد در واقع تهدیدی جدی نسبت به امنیت سایر ملل تلقی گردد. و بالاخره امنیت دسته جمعی مفروض بزرگ تحول اخلاقی است که هر یک از ملل را وادار میکند که سیاستها و منافع ملی خویش را بمنظور اجرای سیاستهای جمعی که در خدمت هدفهای فوق ملی هستند بکار برند و این یک امر غیر قابل قبول است.

ج- سازمانهای بین المللی و صلح جهانی :

سازمانهای بین المللی با تدابیر یا طرح هایی که پیش از این در جهت برقراری صلح از آنها بحث شد فرق میکند. نظر قبلی، به پیدا کردن راه حل های اختصاصی در مورد یک مسئله بخصوص توجه دارد، در حالیکه طرح سازمانهای بین المللی مشروط بر این است که صلح و نظم فقط در جامعه یکپارچه ای میتواند حمایت شود که تحت اقتدار یک سازمان مقتدر بین المللی و یک تصور عمومی از عدالت قرار داشته باشد. بنابراین، طرح مذکور کوششی است برای برقراری چنین اقتداری و خلق چنین تمسوری از عدالت در جامعه ای متشکل از حکومت های مستقل.

سازمان ملل، بعنوان یک حکومت جهانی از جانب قدرتهای بزرگ تصور شده بود و این امر ارزشیوهی عضویت در شورای امنیت و توجه به وظایف آن آشکار مبر شد. بنابراین، توانائی یک چنین سازمان بین المللی برای حمایت از صلح جهان، بستگی

دارد به توانائی قدرتهای بزرگ درهماهنگی بین خودشان بخاطر رسیدن باین هدف بزرگ. باوجود این تاکنون منافع اختصاصی یکایک قدرتهای بزرگ چنین ایجاب کرده است که به منافی که قبلا تصور میکردند همگانی باشد (یعنی حفظ صلح) توجه چندانی مبذول ندارند.

هدف سیاسی و اساسی سازمان ملل حفظ وضع موجودی بود که بعد از جنگ دوم پدید آمده بود، درحالیکه ملل بزرگ (شرق و غرب) نه تنها از نقطه نظر منافع خاص خود توافقی درمنظور و مفهوم حفظ وضع موجود نداشتند، بلکه بطور هم آهنگ مایل به حفظ آن وضع موجود نیز نبودند. بنابراین معلوم گردیده که سازمان ملل، بعنوان حافظ و سازنده صلح از همان ابتدای کار با برخورد بین دنیای غرب و بلوک کمونیست فلج شده است.

کوششهای مربوط به حمایت از صلح، بوسیله یک سازمان جهانی مرکب از ملل مستقل، همعاش محکوم تناقضی شده است که جزء لاینفک این کوششها بوده است. بنظر می رسد که برقراری یک سازمان جهانی با نفوذ در صدر ملل مستقل تضاد دیگری باشد زیرا که چنین سازمانی باسانی ممکن است با اعمال حق حاکمیت بوسیله هر یک از ملل مستقل فلج شود.

د - حکومت جهانی و صلح بین المللی :

بنظرمی آید که حکومت جهانی پیشنهادی باشد مبنی بریک راه حل منطقی برای مسئله صلح بین المللی. چنین استدلال می شود که صلح داخلی با اطاعت دولت ناحیه ای و محلی از قدرت مرکزی حاصل میشود، پس برای حفظ صلح بین المللی هم باید دولتی جهانی بنیاد گذاشت که البته در برابر آن، دولتهای ملی ناچارند که حاکمیت خود را تسلیم چنین حکومت جهانی کنند.

هر حکومت جهانی اگر نخواهد مستبدانه باشد باید بر سه اصل بنیاد شود:

۲ - انتظارات عموم در برخورداری از عدالت . Common expectation of Justice

۳ - داشتن قدرت مسلط . Overwhelming power

بدین ترتیب که هر وقت برخوردی بین وفاداری بیک ملت بخصوص و وفاداری بیک دولت جهانی بوجود آید منطقاً وفاداری به حکومت جهانی باید دارای اولویت شمرده شود و برخورد می‌باید در طریق مساعد با آن حل و فصل گردد. مردم جهان نیز باید در این توقع معقول متحد باشند که حکومت جهانی حداقل از طریق عدالت و انصاف با آنها رفتار خواهد کرد. سرانجام حکومت جهانی در اعمال قدرتش باید ز چنان قدرت مادی شکننده‌ای برخوردار باشد که از ابتدا هرگونه مقاومت مادی در برابر تصمیماتش را غیر ممکن سازد.

۵- دیپلماسی و صلح بین‌المللی :

باین حال میتوان گفت دیپلماسی همچنان بعنوان اصلی‌ترین وسیله باقی‌مده است که کشورها عملاً میکوشند بدان وسیله برای حفظ صلح بین‌المللی منافع متضاد را که ممکن است جهان را بسوی جنگ سوق دهد با هم سازش دهند.

دیپلماسی قدیمی‌ترین - و همچنانکه قبلاً بوده ، طبیعی‌ترین روش حل و فصل مشاجرات بین‌المللی برای واحدهای مستقلی چون ملتها بوده است. توفیح اینکه این واحدها موضوع یک قدرت برتر نیستند و طبعاً برای حل اختلافات خود از طریق صلح‌آمیز ، فقط می‌باید از راه مذاکره اقدام کنند که این همان دیپلماسی است.

عامل قطعی و مؤثر در چنین مذاکرات دیپلماتیک علاقه و توجه هیئت‌های نمایندگی به موفقیت در مذاکره است . این علاقه و توجه عموماً بدو شکل دیده میشود : از یک طرف هیئت‌های مذاکره از حل و فصل صلح‌آمیز قضا یا حمایت‌ورزی منافع حیاتی خود را انتظار دارند ، در حالیکه هر دو خواهان سازش در مسائل درجه دوم هستند . بنابراین ، هر کدام چیزی را از دست میدهند بامید اینکه چیز دیگری را بدست آورند .

از طرف دیگر منافع هیئت هادر جلب یک موافقت و حتی بطور اختصاصی در نگهداری آن بستگی دارد به فشارهای سیاسی و نظامی که یک طرف قادر است بمنظور حمایت از حل و فصل صلح آیز بطرف دیگر وارد آورد و این یکی از وظایف مرسوم در قراردادها و تسلیحات رقابت آمیز در توازن قوا بوده است.

دیپلماسی بعنوان یک روش حفظ صلح در گذشته، در مقام مقایسه با روشهای تازه تری که تصور عامه را تسخیر کرده اند حقیر شمرده شده است. این تحقیر مثل سایر زمینه های عملی بر پایه اصول اخلاقی قرار گرفته است. دولتها در حالیکه روش های جدید را تجربه میکنند در همان حال اعتقاد اساسی را به روشهای مرسوم دیپلماسی ادامه میدهند، در صورتیکه دیپلماسی در هر دو فرض ناقص است. بخاطر سپردن این نکته ارزش دارد که مثلا سازمان ملل که بعنوان جانشین روشهای سنتی دیپلماسی تصور شده بود و اکنون بیک وسیله دیپلماسی تبدیل گردیده، تاچه حد بوسیله هر یک از ملل بخاطر حمایت و پیشرفت منافع اختصاصی آنها مورد استفاده قرار گرفته است. بهر حال، جستجو برای پیدا کردن روشی مؤثر تر از دیپلماسی برای حفظ صلح میتواند تلاش عظیمی برای جامعه جهانی تدارک ببیند و تلاشی که بشریت را بیک توسعه روز افزون از آغاز قرن نوزده تا کنون مشغول داشته یعنی همان انعکاسات تازه و دائم التزاید و ضروری که در عصر ما بعهد صلح قرار گرفته است.

انقلابات سیاسی، تکنولوژی و اخلاقی زمان ما، ماهیت این جنگ را که زمانی وسیله منطقی برای پیشبرد هدفهای سیاست خارجی بود، بعنوان وسیله نئی برای انهدام جهانی تغییر داده است.

یکی از معضلات بزرگ زمان ما این است که حفظ صلح مسئله ای برای بقای تمدن غرب شده و در حالیکه وسائل سنتی حفظ صلح ضعیف تر گردیده و وسایل مؤثرتر از آن هنوز ابداع نشده است.

نتیجه :

از مقاله مورگان‌تا نتایج زیر بدست می‌آید :

الف - مورگان‌تا روابط بین‌الملل ، سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی را بیک مفهوم استعمال کرده است . این وضع ، چنانکه میدانیم ، روش اکثر قریب باتفاق نویسندگان بین‌المللی است مگر اینکه خلاف آن تصریح گردد . بعضی از نویسندگان روابط بین‌الملل را اعم از سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی دانسته‌اند ولی اصطلاحاً این افتراق و تفاوت صحیح بنظر نمی‌رسد .

ب - نظریه مورد قبول در روابط بین‌الملل مکتب اصالت قدرت و رئالیسم میباشد که برای قدرت و هدف ملی عامل تعیین کننده و نقش سازنده‌ای را در این علم می‌بیند و انگیزه وزیرینای رفتارکشورها را بدانها منتسب میداند .

ج - مورگان‌تا می‌سیستم را بمعنی ثقل سیاست بین‌الملل میدانند که بنظر اوزمانی این سیستم ، شهر - کشورهای یونان و ایتالیا ، مدتی امپراطوری و بعد کشورهای اروپائی و اکنون دو بلوک شرق و غرب میباشد . باید توجه داشت که سیستم در روابط بین‌الملل در معانی مختلفی از قبیل کشور ، روابط متقابل کشورها و راهها و طرق برقراری صلح نیز استعمال شده است .

د - بنظر نویسنده مزبور روابط بین‌الملل در عصر کنونی بادو پدیده متضاد و متقابل روبروست : از یک طرف پیشرفت تکنولوژی یک نوع ناسیونالیسم جهانی در مردم ایجاد کرده است . از طرف دیگر هنوز ارزشهای سنتی ، اخلاقی و ناسیونالیسم مردم را در مرز و بوم خود محبوس کرده است .

ه - در روابط بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم تحولات و تغییرات عمده زیر پدید آمده است :

۱ - سیستم مضاعف اروپائی از بین رفته و مرکز ثقل روابط بین‌الملل از اروپا با آمریکا و شوروی منتقل شده است .

۲ - سلاحهای اتمی انهدام و نابودی جهان را ممکن ساخته و موجب فنای دو جانبه میگردد .

۳ - جنگ، نامحدود و همه جانبه گشته است و جنگهای آینده جهانی بطور قطع جنگ همه جانبه و نامحدود خواهد بود .

و - جنگ ، بعلت پیشرفت تکنولوژی و ظهور و توسعه سلاحهای اتمی دیگر نمیتواند وسیله ای برای نیل به هدفهای ملی باشد ، چه آنکه سلاحهای اتمی موجب فنای دو جانبه میگردد .

ز - ایدئولوژیهای متضاد ، توسعه تکنولوژی جنگی ، و مسائل ارتباطی و جنگ سرد از عوامل مهم پیدائی جنگ نامحدود و همه جانبه در قرن بیستم بوده است . (جنگ نامحدود و همه جانبه بطور کامل در مقاله تشریح شده است .)

ح - مورگانتا عقیده دارد که اندیشمندان و سیاستمداران تا با بروز بطرق پنجگانه زیر برای ایجاد و حفظ صلح متوسل شده اند که هیچکدام بنظر نیرسد کامل و حافظ آرامش و صلح جهانی باشند . نویسنده به هر یک از طرق زیر ایراد و اشکالاتی وارد میکند :

۱ - خلع سلاح عمومی .

۲ - حکومت جهانی .

۳ - سازمان جهانی .

۴ - امنیت دسته جمعی .

۵ - دیپلماسی .

ط - گرچه مورگانتا در این مقاله راه حل روشنی را برای ایجاد و حفظ صلح بین المللی ارائه نمیدهد ولی از نوشته های دیگر مورگانتا چنین استنباط میشود که تنها ضامن صلح در صحنه بین المللی، ایجاد و حفظ نوعی از توازن قواست، زیرا بنظر وی فقط قدرت است که میتواند با قدرت مقابله کند و هرگاه در جهان و یا منطقه ای توازن قدرت برقرار گردد جنگ و ستیز روی نخواهد داد. این عقیده طرفداران سیاست قدرت و رئالیستها میباشد که اینجانب نیز با آن موافق است .